

چگونگی برخورد با قرآن برای به دست آوردن معارف بی نظیرش

« بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ »

أَلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ الطَّاهِرِينَ

اولین روز است که بعد از ماه مبارک رمضان بحث قرآنی را آغاز می‌کنیم.

این بحث موضوعی است و نه تسلسلی. قبلاً مقدماتی را باید حضور برادران عرض کنیم و بعداً مشغول تفسیر موضوعی بشویم.

گوینده تأثیر کامل دارد بر دقتی که در مطلب او می‌شود و قرآن سخن خداست

اصولاً هر گوینده‌ای و هر کتابی که در برابر انسان قرار می‌گیرد، موقعیت آن گوینده و کتاب، شخصیتش، علمش، عدالتش، عصمتش، مراتب عصمتش مدخلیت کامل دارد در مقدار دقت، کوشش، کاوش و بررسی در مطالب او.

گاهی اوقات انسان باید دو بررسی کند چون گوینده معصوم نیست، اشتباه می‌کند، خطا می‌رود و درست و نادرستش مخلوط است، باید دقت کرد درست را پذیرفت و نادرست را رد کرد.

قرآن شامل و حامل تمام وحی‌های ربانی است

ولیکن اگر ما در برابر کتاب و حیانی قرار گرفتیم، آن هم وحی صد در صد، آن هم وحی کلی که قرآن است، که شامل و حامل تمام وحی‌های ربانی است، از آغاز تلکلیف انسان تا انقراض عالم، و خدا بر مبنای رحیمیت کامل و شاملش، هر آنچه را ما نیازمندیم از علوم، معارف، عقاید، اخلاق، اعمال، فردی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، همه را بیان فرموده، گرچه در جزئیات زیاد وارد نشده، اما کلیاتی را قرآن القا فرموده، و در حقیقت قرآن خلاصه‌ای است از کل وحی‌های ربانی.

خدا آنچه را بر پیامبران قبل، چه اولوالعزم و چه غیر اولوالعزم نازل کرده است، فشرده‌هایی که باقی است از آن‌ها، در قرآن تبیین کرده، بعد در قرآن اضافه‌هایی که مقتضای تداوم وحی است، تداوم حجت بالغه الهی است، بیان کرده است.

قرآن شریف از بیست و شش نبی و رسول از انبیاء و رسل، وحی‌هایی بسیار حساس نقل کرده؛ و حال آنکه هزاران پیغمبر بوده‌اند. اولوالعزم پنج نفر، غیر اولوالعزم بیشتر از صد نفر و و کمتر، بیش از هزاران نفر. هزاران پیامبر چه در بعد نبوت یا رسالت یا نبوت یا ولایت عزم، خدا گزارش کارکرده‌های آن‌ها، بیانات آن‌ها، برخوردهای با آن‌ها، حقایق و حیانی که آنها به وحی ربانی برای مکلفان نقل کرده‌اند، بیان کرده.

اما در میان همگان اضافه بر کلیات نبوتی، رسالتی، و نبوتی، اضافه‌ی مقاطع خاص و برش‌های تاریخی رسالت‌ها و نبوت‌ها را از بیست و شش رسول و نبی هم نقل کرده است.

روی این اصل توفیق بزرگ ما مسلمان‌ها این است که در برابر کتابی هستیم که بیانگر کل وحی‌های ربانی است، با بهترین بیان، فصیح‌ترین لغت، بهترین ادب، روشن‌ترین معنا، قانع‌کننده‌ترین مطالب منطقی عقلی فکری علمی فطری. بنابراین ما در اقیانوسی موج و بیکران از معارف ربانی واقع هستیم.

قرآن را باید با دقت و تدبر با ابزارهای معصومانه برونی و درونی مطالعه کرد

روی این اصل قرآن را باید مطالعه کرد، دقت کرد، تدبر کرد، با ابزارهای معصومانه برونی و درونی با پیوند ابزارهای مطلقه معصومه برونی مانند فطرت پاک، عقل کلی و نظر و دقت کامل و همچنین ابزارهای برونی درون قرآنی باید به گونه‌ای معصومانه در آیات قرآن تدبر کرد.

همین قدر خواندن قرآن و نفهمیدن، خواندن و دقت نکردن، که احیاناً «رُبَّ تال القرآن والقرآن یلعنه» کسی که قرآن را بخواند و نفهمد، یا بفهمد و معتقد نشود، یا بفهمد و معتقد شود و عمل نکند، قرآن در هر سه بُعد او را لعنت می‌کند. قرآن برای خواندن، و شنیدن، و نگاه کردن فقط نیست. این عبارات، این الفاظ، این سوره، این آیات، با این ترتیب تسلسلی، و با ترتیب موضوعی که بحث می‌کنیم، این‌ها برای تفهم است.

برای برخورد با قرآن باید با چهارده نیرو مجهز شد، و چهارده دستور برای ما مقرر شده است

آیات قرآن ما را به چهارده نیرو مجهز کرده است، و چهارده دستور برای ما مقرر داشته است برای برخورد با قرآن: قراءت، تلاوت، ترتیل، تذکر، تفکر، تدبیر، تعقل، شعور، فطرت، صدر، قلب، فواد برای تفسیر و تأویل.

که چهارده جمله است که در جایجای قرآن به مناسبت‌های گوناگون ذکر شده و این عدد چه عدد لطیفی است. چهارده، موادی که راه معصومان‌های قراءت و تلاوت و ترتیل و تذکر و تفکر و تدبیر و عقل و شعور و فطرت و صدر و قلب و فواد، و تفسیر و تأویل را برای دریافتن ظاهر قرآن، باطن قرآن، اشارات قرآن، لطائف قرآن، مقرر فرموده. چهارده ماده و مقدمه‌ی معصومان، مطابق چهارده معصوم محمدی (صلوات الله علیهم اجمعین).

چنان‌که عرض شد، قرآن که معصوم است یعنی برترین مقامات عصمت‌های وحیانی را، در طول تاریخ وحی، رسالت، نبوت، برای مکلفین دارد. روی این اصل باید که با کمال دقت با وسلیه‌ی معصومان، نه فطرت مهجور، نه عقل محجوب، نه پیش‌فرض‌های غلط، نه پیش‌فرض‌های مطلقه مخلوط از غلط و صحیح، بلکه پیش‌فرض‌های مطلق صحیح، با عقل روشن‌بین، فطرت بی‌غبار، تدبیر، تعقل، تفکر، تمام تجهیزات درونی که خدا برای ما خلق کرده است، باید غبارهایش را کنار بزنیم، آنچه را که خود می‌فهمیم به عنوان خود شخصی، یا خود غیر وحیانی، یا خود بشری یا خود جنّی یا خود ملائکی یا خود هر مکلفی؛ این را کنار بگذاریم، با کنار گذاشتن حجاب‌ها، غبارها، غلط‌ها، غلط و صحیح مخلوط‌ها، با دیده‌ی صاف، مستقیم، با بصر عبارت‌ش را، با گوش صدایش را، با بصیرت معانی‌اش را، در بُعد مراحل گوناگون، که عبارت، اشاره، لطائف، و حقایق است دریافت کنیم. البته حقایق مربوط به معصومان محمدی (صلوات الله علیهم) می‌باشد.

حقایق قرآن مختص معصومان، اما عبارات و اشارات و لطائف قرآنی مربوط به کلّ مکلفان است با درجاتشان

فقط معصومان محمدی (علیهم السلام) حقایق را که فقط مربوط به لفظ نیست؛ دریافت می‌کنند. آنچه مربوط به دلالات است؛ مربوط به کلّ مکلفان است با درجاتشان. حداقل آن معنای تحت الفظی ظاهری، بیش‌ترش از برای متخصصان است که اشارات و لطائف است، و بیش‌ترش، قدم فراتر، مرحله‌ی چهارم حقایق است، مطالبی که بر مبنای الفاظ قرآنی نیست، مثلاً از حروف مقطعه استفاده می‌شود «المر»، این‌ها الفاظی نیستند که از نظر لغت، بر معانی وحیانی دالّ باشند؛ بلکه الفاظ رمزی هستند، که به فرموده امیرالمؤمنین (علیه السلام): «هذه مفاتیح كنوز القرآن» کلیدهای

گنجینه‌های مخفی و رمزی و سرّی قرآن است که از برای بالاترین اهل سرّ است که محمد و محمدین (صلوات الله علیهم اجمعین) هستند.

این که عرض کردم قرآن معصوم است، شکی نیست. در بُعد لغات، در بُعد صرف، نحو، بلاغت، فصاحت، جمله‌بندی، پرورش دادن مفاهیم تاریخی که قرآن به الفاظ و حیانی آورده، در کلّ ابعاد: ظاهرش، باطنش، ترتیبش، منطقیش، فلسفه‌اش، عرفانش، ادب لفظی‌اش، ادب معنایی‌اش، در تمام، فوق کلّ مراحل اعجاز است. از عصای موسی و از مرده زنده کردن عیسی و... و از کل این‌ها که معجزاتی جسمانی است، این معجزه‌ی روحانی و معنوی، که در غالب جسم لغت و جسم سمعی است برتر از کل معجزات و آیات قطعی دالّ ربّانی و حیانی است؛ در کل تاریخ تکلیف.

ما وظیفه داریم از قرآن عصمت بگیریم

آیا با این مقدمه، ما وظیفه داریم از قرآن عصمت بگیریم یا نه؟ سوال است؛ و آیا عصمت در بُعد اخیر تکلیف رسالتی که بُعد محمدی (صلی الله علیه و آله و سلم) است؛ در انحصار معصومین نیست؟ چرا. ولیکن عصمت دارای سه بُعد است: بُعد علمی، عقیدتی و عملی. جمع مثلث عصمت علمی و عقیدتی و عملی، در انحصار معصومین محمدی (صلوات الله علیهم اجمعین) است.

ولیکن پله‌ی اول گام نخستین عصمت که مقدمه است از برای عدالت و طهارت معنوی عقیدتی و اخلاقی و عملی، آیا برای ما امکان دارد یا نه؟ بله؛ مورد امر است. مثلاً در سوره آل عمران می‌فرماید: «واعتصموا بحبل اللّهِ جمیعاً ولّا تفرّقوا» (آل عمران، ۱۰۳). این امر است، امر به دریافت عصمت است. «اعتصموا نیست، اعتصموا.

شرح آیه «واعتصموا بحبل اللّهِ جمیعاً ولّا تفرّقوا»

اعتصموا یعنی عصمت گرفتن. اعتصموا باب افتعال یعنی با کوشش، کاوش، بینش، دقت، و آنچه را که عرض کردیم از تلاوت، ترتیل و تذکر، تدبر و... با بررسی کامل، با بی‌حجاب شدن، قرآن را بی‌حجاب بفهمیم، با کنار زدن گرد و غبارهای غیر مطلق، قرآن را ببینیم و دقیق دریافت کنیم. از نظر ادبی، اول و از نظر معنایی ثانی. چون ما تا لغت قرآن را، ادب لفظی قرآن را نفهمیم، معانی قرآن را نمی‌توانیم بفهمیم.

حالا، «اعتصموا، اعتصام باب افتعال است، با کوشش و کاوش و کنکاش و جدیت در ابعاد درونی و برونی معصومانه، بحبل الله اعتصام کنیم. برای کی؟ برای خود و

دیگران. تکالیف فقط تکالیف شخصی و خودی نیست. آنچه بر من واجب است دو وجوب دارد. بر من واجب است که علمش، عقیده‌اش، اخلاقش، عملش. و بعد از این، واجب است که دیگران را که پیاده هستند و دارای این مراحل نیستند آن‌ها را وادار کردن؛ دعوت الی الخیر، امر به معروف؛ نهی از منکر.

حالا، وَاعْتَصِمُوا هم برای خود و هم برای دیگران. اول خود را سازمان علمی قرآنی دادن، سازمان و حیانی معصومانه‌ی قرآنی دادن، بعد دیگران را. تا خود در راه گام نهاده‌ای دیگران را به راه آوردن، به بیراهه بردن است. این بُعد اول.

حبل الله قرآن است

حالا، حبل الله چیست؟ حبل الله قرآن است. آیه حبلی الله نیست، حبال الله نیست. درست است که فقهای شیعه می‌گویند که ما چهار دلیل داریم، فقهای سنی می‌گویند که ما هفت دلیل داریم، ولی از آن هفت دلیل و از این چهار دلیل، یک دلیل آن محور است، بقیه می‌روند در حاشیه.

دلیل اول و آخر، و متن مقدم صد در صد صحیح مطلق و معصوم؛ قرآن است. سنت هم در حاشیه‌ی قرآن معصوم است، اما روایت نه. روایت تضاد دارد، تناقض دارد، اختلاف دارد، خلاف عقل دارد، خلاف علم دارد، خلاف حس دارد، خلاف کتاب دارد، خلاف سنت دارد. چون در روایات مجال جعل، و تجدید زیاد است. مجال نقل به معنا زیاد است. بنابراین آن حبل الهی یعنی واسطه‌ی ارتباطی ملکفان با خدا، واسطه‌ای که هیچ کم و زیاد ندارد و صد در صد صحیح است، متن است و محور و زیربناست، آن قرآن است، که حبل الهی است.

می‌فرمایند که آیه «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ» (نساء، ۵۹)، رسول را اضافه کرده است. اضافه کردن رسول، اضافه‌ای بر قرآن نیست بلکه رسول گرامی احیاناً مطالبی که در قرآن نه نفی شده است و نه اثبات، بیان می‌کنند. مثل هفده رکعت بودن نمازهای یومیه؛ و اولی الامر هم ناقلان و راویان سنت‌اند. رسول راوی عن الله است، راوی دو نوع روایت: روایت اول که رسول از خدا نقل می‌کند؛ قرآن است، که احسن الحدیث است و متن است. و روایت دوم، بیاناتی که رسول الله باز به وحی سنتی برایش القا شده و در قرآن نفی و اثبات ندارد. مانند هفده رکعت بودن نماز. بنابراین پیغمبر دو بُعدی نقل می‌کند؛ یک بُعد متنی قرآن و بُعد حاشیه‌ای خیلی کم، سنت.

ائمه (عليهم السلام) هم ناقل دو روایت‌اند. یک روایت قرآنی از پیغمبر، و یک روایت هم حدیثی، باز هم از پیغمبر. پس بنابراین هم یکی است و هم دوتا است. وحدت در کثرت و کثرت در وحدت. حبل الله یکی است که قرآن است. و دوتا است در حاشیه‌ی قرآن، سنّت. منتها این سنّت نمی‌تواند با قرآن مخالفت کند. حاشیه با متن که در تضاد شد، این تناقض است؛ و وحی خدا نمی‌شود که در اصل قرآنی با فرع سنتی اختلاف و تخلف داشته‌باشد.

روی این اصل «واعتصموا بحبل اللّهِ جمیعاً»، اعتصام نخستین و اعتصام اولین به حبل الله است، حتی اگر شما می‌خواهید از سنّت پیروی کنید باید با قرآن تطبیق کنید. اگر روایتی متواتر بود با قرآن تطبیق کرد قبول، نبود، رد؛ و اگر روایت واحد ضعیف السند خیلی ضعیف، با قرآن موافق بود، قبول. مخالف بود، رد.

خوب حالا این‌ها مقدماتی است که قبلاً هم عرض کرده‌ایم و حالا به عنوان روز اول داریم بحث می‌کنیم.

«واعتصموا بحبل اللّهِ»، روی این مبنا اعتصام به حبل الله یعنی خود را و دیگران را نگاه داشتن از جهل‌ها، خطاها، نادانی‌ها، ناروایی‌ها، خلاف وحی معصومان‌ها. یعنی افکاری، علمی، نظراتی، افعالی، نفی و اثباتی که ما داریم، چون مخلوط است از صحیح و ناصحیح، باید بر مبنای اعتصام به حبل الله، صحیح را صحیح‌تر کنیم و ناصحیح را بگذاریم کنار.

قرآن افکار کاملاً صحیح را تأیید، افکار صحیح اما ناقص را کامل، و افکار غلط را رد می‌کند

رجوع به قرآن با افکار گوناگون، مثلی را برای ما در نظر می‌گیرد. افکار صحیحی که ما داریم با قرآن که برخورد کند تصدیق می‌شود. این افکار صحیح دوگونه است. یا افکار صحیح کامل است یا ناقص. افکار صحیح کامل را قرآن تصدیق می‌کند بدون کم و زیاد، ولیکن افکار صحیح ناقص را قرآن تکمیل می‌کند. افکار غلط را هم رد می‌کند.

پس در این مثلث زاویه‌ی نخستین که مقبول است؛ افکار صحیح است که کم و زیاد ندارد، با قرآن است و قرآن نه کم است و نه زیاد. ضلع دوّم که بزرگ‌تر است، افکاری است که درست است؛ اما تکامل دارد. ضلع سوم که کوتاه‌تر است و مثلث را دو ضلعی می‌کند و یک ضلع می‌رود کنار، افکاری است که غلط است و قرآن آن را طرد می‌کند.

حالا، *إِعْتَصِمُوا* این سه معنا دارد. *إِعْتَصِمُوا*، نگهبان باشید خود را و دیگران را بوسیله حبل الله. حبل الله یعنی قرآن از نظر لفظ، معنا، معنای ظاهر، نص، اشارات، لطائف و حقایق. حقایق هم تمام مبتنی بر نص و ظاهر مستقر قرآن است؛ خلاف نص قرآن، خلاف ظاهر مستقر قرآن؛ این برخلاف قرآن است؛ چنان که بحث خواهیم کرد.

حالا، جمیعاً به کجا می خورد؟ به *وَاعْتَصِمُوا*؟ به حبل الله؟ به هر دو برمی گردد: یعنی *إِعْتَصِمُوا* جمیعاً بحبل الله جمیعاً. این هم سه بُعد دارد. کل مسلمانها باید برای نگهبانی خود و دیگران حداقل از نظر علمی که معصومانه باید باشد، علم معصومانه ای که برداشته از قرآن می شود، برای نگهبانی خود و نگهبانی دیگران (به کار گیرند). خوب این جمیعاً. نه آن که گروهی از مسلمانها بله؛ و گروهی نه! گروهی قرآن را کنار بگذارند که ظنی الدلالة است! مفهوم نیست! و عذرهای بدتر از گناه این چینی، چنان که مشرکین عذر می آوردند. از جمله عذرهای مشرکان این بود که می گفتند ما که قابل نیستیم که خدا را بپرستیم! خدا بزرگتر از آن است که معبود ما قرار بگیرد، بنابراین ما بتها را بپرستیم! « ما نعبدهم الا ليقربونا الى الله زلفی » (سبأ، ۳۷)، کسانی هم که از ما شرعمداران شرع ندار! قرآن را ظنی الدلالة می دانند و به قرآن مراجعه نمی کنند؛ می گویند که قرآن مهم تر، عمیق تر و بالاتر از این است که ما بفهمیم! بنابراین می رویم سراغ چیز دیگر! سراغ متناقضات، متعابدات، فتاوی متناقض، رأی های مختلف! این قرآن که حجت بالغه است، «قل فله الحجة البالغة» (الأنعام، ۱۴۹) را از حجیت می اندازیم؛ آن را نابالغ می کنیم! بعد به نابالغها، به ظنون، ظنون عامه و ظنون خاصه تمسک می کنیم.

«وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا» کل مسلمانها از عوام، خواص، حجج، آیت الله، همه باید به قرآن تمسک کنند. احدی حتی رسول الله از قرآن مستغنی نیست. رسول الله منهای قرآن، ثقل اصغر است. قرآن منهای رسول الله ثقل اکبر است. رسول الله با قرآن مجمع الثقلین است. از ابن عباس سوال کردند که ما کان خُلِقَ رسول الله؟ گفت «كَانَ خُلِقَهُ الْقُرْآن». در تمام قلبش، در تمام فؤادش، تمام عقلش، تمام فطرتش، تمام... فقط قرآن بود و غیر قرآن نبود.

قرآن را بایستی به صورت جمعی و گروهی مورد مطالعه قرار داد

روی این اصل قرآن شریف را باید با کمال دقت، و بررسی، معانی اش را دریافت؛ آن هم جمیعاً: گروهی؛ اصول گروهی فقه، گروهی منطق، گروهی عرفان، گروهی فلسفه، گروهی ادب؛ و همه گروهها قرآن را کنار گذاشته اند. همه گروهها برخلاف *إِعْتَصِمُوا* عمل کرده اند.

کما این که در دانشگاه‌ها درس‌های مشترک هست و درس‌های اختصاصی، در درس‌های مشترک، همگان شریک‌اند اما درس‌های اختصاصی، اختصاص به عده‌ای دارد. حالا از جمله درس‌هایی که هم مشترک است و هم اختصاصی، قرآن این‌طور است. از امثله (کتاب مقدماتی عربی) که خوانده می‌شود تا آخر، قرآن باید مورد تمسک قرار گیرد. اما این‌طور نیست.

این کُتب به ترتیب است، ولیکن قرآن کتابی است که مثل آب در همه حالات زندگی لازم است، میوه لازم نیست، فرش اعیانی است؛ ولیکن آب، نفس در تمام احوال زندگی لازم است. قرآن هم «انزل من السماء ماءً فسالَت أودية...» (رعد، ۱۷) این آب حیات بخش فطرت‌ها و عقل‌ها و روح‌ها و فکرها و تدبیرها و ترتیل‌ها و تذکرها و همه‌ی جهات روح و روحانی انسان است. وَاعْتَصِمُوا. این معنای اول جمیعاً.

معنای دوّم جمیعاً: إعتصموا جمیعاً بحبل الله جمیعاً، جمیعاً را به کدام بدسیم؟ به هر دو. چون اگر إعتصموا در اختصاص جمیعاً «کُم» بود می‌فرمود اعتصموا جمیعاً بحبل الله. پس این که آخر آمده شامل چند بُعد است. اعتصموا جمیعاً، بحبل الله جمیعاً، یعنی فردی به قرآن نگریستن کافی نیست «وَأْمُرْهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ» (شوری، ۳۷). اگر فردی باشد قابل اشتباه است. اول فردی است در سه بُعد. خود آیه، به حساب قبل و بعد آیه، به حساب کل آیات که تفسیر تسلسلی و موضوعی است. این فردی‌اش. فردی با شرایط معصومانه‌ی درونی و برونی چنان که عرض کردم.

ولی بالاخره انسان ممکن است که اشتباه کند. باید با دیگر شرع‌مداران قرآنی شُور کرد. چه زنده باشند چه مرده باشند، با آثارشان. نقطه اول، که محو شدنی نیست، این است که فرد با شرایط معصومانه روی قرآن یا تسلسلی یا موضوعی کار کند. این شرط کلی است. شرط دیگر این است که با دیگرانی که پژوهش‌گران قرآنی هستند، نه کسانی که بر قرآن تحمیل می‌کنند، نه کسانی که قرآن را حاشیه می‌دانند، نه آن‌هایی که قرآن را ظنی میدانند، کسانی که مانند شما معصومانه روی قرآن فکر می‌کنند. برای این که این عصمت، تلقی علمی صد در صد شود، جمیعاً، «وامرهم شوری بینهم» آن هم در دو بُعد یکی در بعد تفسیر تسلسلی دوم در بعد تفسیر موضوعی که عرض می‌کنم.

خوب حالا اگر چنانچه زنده‌هایی نبودند و مرده‌هایی هم نبودند که شما با آن‌ها شُور کنید؛ شما با نوشته‌ها شُور کنید. با نوشته‌هایی که درباره تفسیر است شُور کنید. منتها شُور بر حول قرآن. آنچه مطابق قرآن است قبول؛ و آنچه مخالف قرآن است قبول نیست. من تتبع الآراء امن من الخطاء. کلام امیرالمومنین صلوات الله علیه در نهج

البلاغه. کسی که آراء را تفحص کند، آراء را ببیند، خوب و بد و بدتر و خوبتر را ببیند، بر محور دقت در حبل الله، این امن از خطاست. اصلاً دیدن خطاها، دیدن اشتباهها، انسان را وادار می‌کند که اشتباه نکند. اشتباه را به طور کلی از بین ببرد و صحیح را تبدیل به حسن و حسن را تبدیل به احسن «فبشر عباد * الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه» (زمر، ۱۷ و ۱۸) که بحثش جداست.

همه قرآن را باید مورد مطالعه قرار داد: هم جمع ترتیبی، هم جمع موضوعی حالا، این جمیعاً بعد از بُعد اجتماعی مکلفان، دارای دو بُعد است. یکی، جمیعاً تسلسلی و یکی جمیعاً موضوعی. شما آغازگر جمیعاً موضوعی هستید بعد تسلسلی. بعد از حدود پنجاه سال که در تسلسل آیات فکر کردیم در بحث موضوعی هم هم تدریس داریم هم مشغولیم، منتها این دو بحث هر دو لازم است، به ترتب، اول بحث تسلسلی، یعنی آیات قرآن آن گونه که هست ترتیب سور قرآن، ترتیب آیات قرآن همان گونه که هست و حیانی است.

جامع قرآن نه پیامبر(ص) است؛ نه علی(ع) است و نه عثمان؛ بلکه جامع قرآن خود خداست

«لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ * إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ» (قیامة، ۱۶ و ۱۷). هم مفردات سُور و آیات قرآنی؛ و حیانی است و هم جمعش. جمع را عمر نکرده، عثمان نکرده، ابوبکر نکرده، علی(علیه السلام) نکرده، پیغمبر(صلوات الله علیه وآله) نکرده. پیغمبر اگر این قرآن را تحویل داده هم مفرداتش و حیانی است، و هم جمعش و حیانی است. یک واو، زیرو زبر، یک نقطه، یک کلمه، یک آیه، نه جایش عوض شده، نه نقطه‌اش نه حرکتش؛ تمام و حیانی است. این بحثی است که به آن می‌پردازیم.

در مکه بودیم یادم است درس می‌گفتیم در مسجد الحرام، پانزده شبی که فرصت دادند، یکی از آقایون سوال کرد: شیخنا من جمع القرآن؟ می‌دانست که من شیعه‌ام. گفتم: جامع القرآن هو الله تعالی. گفت دلیل؟ گفتم آیه نازل شده است بر پیامبر «لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ * إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ».

علینا حساب دارد. خدا جمع نیست. یعنی خدا با تمام رحمت‌های رحیمی و حیانی آخرین مرحله، این قرآن را جمع کرده. جمع بعد از افراد است. جمع کردیم علمای قرآن را یعنی بودند ما جمعشان کردیم؛ متفرق بودند. حالا این آیات که بطور متفرق

نازل شده است، سوره‌ها، آیات، مکی‌ها، مدنی‌ها، به طور متفرق و برحسب احتیاج و سوال نازل شده است، جمع هم با خداست، هم افرادش هم جمعش.

جمع ترتیبی قرآن سه بُعد دارد: خود آیه، آیات قبل و بعد، کل آیات مربوط

حالا، بنابراین این آیه مبارکه که «وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا»، جمیعاً در بُعد دوم دو جمع است، یک جمع جمع ترتیبی، یک جمع جمع موضوعی. جمیع جمع ترتیبی که وحیانی است و مستدام است و خالد است؛ برای خواندن، مطالعه کردن، حفظ کردن، دقت کردن، بُعد اول است. منتها با چند جهت. شما وقتی به آیات مراجعه می‌کنید اول خود آیه از نظر لغات قرآن، مفاهیم قرآن، جملات قرآن، خود آیات، بعد برای تفهّم بیشتر، آیات قبلی و بعدی را، و برای تفهّم زیادتراً کل آیات قرآن که در این رابطه است (بررسی می‌کنیم).

با این مثلث، شما تفهّم تسلسلی قرآن را به خوبی دارید. منتها تسلسلی که موضوعی هم هست. تسلسلی در محور، موضوع در حاشیه. بنابراین مرحله بعد، مرحله‌ی تفسیر و استفسار تسلسلی است از قرآن، و بعد موضوعی است. چرا قرآن موضوعی تألیف نشده؟ حساب دارد. اگر قرآن موضوعی تألیف می‌شد، کتاب وحیانی تبعیضی (متنوع) نبود چون کسانی که مراجعه به قرآن می‌کنند اگر به یک صفحه مراجعه کنند مثلاً فقط الله، خوب بقیه چی؟ و اما اگر به یک صفحه دو صفحه کمتر یا بیشتر مراجعه کنند باید کل قرآن با الفاظ گوناگون در آن باشد تا بهره‌ای از کلّ شریعت قرآن بگیرند. بهره گرفتن از کلّ شریعت قرآن جز با این آیات تسلسلی امکان پذیر نیست.

ولیکن مرحله‌ی بعدی، آیات موضوعی است یعنی تفسیر موضوعی، کسی بیاید بگوید و بنویسد که در تفسیر تسلسلی خوب کار کرده چون بخشی از تفسیر موضوعی در تسلسلی است. وقتی خود آیات را شش هزار و ششصد و شصت و چهار آیه را دانه دانه در این سه محور دقت کرده، محور خودی، محور همسایه قبلی و بعدی، محور کل قرآن، بنابراین در تفسیر موضوعی قشنگ وارد می‌شود.

بعداً این آیات را که دانه دانه و در سه بُعد و با سه نگرش دقیق دقت کرده است، حالا پهلوی هم می‌چیند و چینش این آیات بر حسب چینش تفسیر تسلسلی است که نظر مثلث تسلسل و موضوعی دارد.

ما مفسّر قرآن نیستیم بلکه مفسر خود از حجاب‌ها هستیم

خوب حالا، سوال مختصر. در کل ما چه در تفسیر تسلسلی و چه در تفسیر موضوعی، ما مفسریم؟ نه مفسر نیستیم. چون تفسیر یعنی چی؟ تفسیر بمعنی کشف القناع از

فَسْر، سَفَر، سَفَر، فَسَّرَ كَشَفَ الْقِنَاعِ است. در سفر كَشَفَ الْقِنَاعِ است؟ قناع وطن را بر می‌دارید می‌روید جای دیگه سَفَر و فَسْر هر دو.

تفسیر یعنی زدودن حجاب‌ها و غبارها و قرآن حجاب و غبار ندارد و بیان و نور و تبیان است

حالا تفسیر این: گرد و غبارهایی، قناع‌هایی، حجاب‌هایی، در مطالبی هست که شما بر می‌دارید. آیا قرآن قناع دارد؟ حجاب دارد؟ قرآن که بیانٌ لِلنَّاسِ است، حجت بالغه است، تبیان است، نور است، هدایت مطلقه است، قرآن که در بالاترین مراحل و حیاتی از نظر لفظ و معناست؛ لفظش گنگ است؟! اقطع الدلالات قرآن است. قطعی‌ترین دلالات لفظی و مناسبات معنوی؛ قرآن است. و کسانی که این تهمت را به قرآن زدند، نفهمیدند، فسق علمی دارند که قرآن ظنی الدلالة است! این فسق علمی است، کفر علمی است، الحاد علمی است که بالاترین معجزات و حیاتی ربّانی در منطق، لفظ، بیاید بگوید این ظنی است. یعنی خدا بلد نبوده؟ به لغات آگاه نبوده؟ نادان بوده؟ ظالم بوده؟ خائن بوده؟ هم خائن، هم ظالم، هم جاهل بوده که برای هدایت مکلفان عبارتی بفرستد که خودش بگوید بدرد نمی‌خورد؟ «ولاتقف ما لیس لك به علم» (اسراء، ۳۶) آیا «لاتقف» معنایش معلوم است یا نه؟ آنچه را علم نداری تبعیت نکن. این آیه قبلش احکام است، قبلش اصول عقاید نیست، قبلش آدم کشی است، زناست از این قبیل، «ولاتقف ما لیس لك به علم» بنابراین مراجعه به قرآن باید حرام باشد در این زمینه. اگر قرآن ظنی الدلالة است، حرام است مراجعه به قرآن. این حرام اول؛ و حرام است مراجعه به روایت چون ظنی است. بنابراین اگر این طور باشد حرام است مسلمان بودن، این مکلفان که به احوج حاجات هستند در دانستن موارد تکلیفی این‌ها حرام است به قرآن مراجعه کنند چون علمی نیست، و ظنی است!!

ما مفسر نیستیم بلکه مستفسر هستیم

حالا، ما مفسر نیستیم. ما مستفسریم. ما دو تفسیر داریم یک استفسار که یک مثلث است. اول تفسیر بعد استفسار بعد تفسیر بطور مستقیم. اول باید مفسّر خود باشیم، یعنی غبارهای فطری و عقلانی و علمی را از خود برداشتن، برهنه شدن از اصطلاحات غلط و اصطلاحات مخلوط از غلط و صحیح، تا گرد و غبار دارد انسان، مفسّر قرآن نمی‌تواند باشد؛ مستفسر هم نمی‌تواند باشد. کسی که به چشمش عینک سیاه زده است نور را نمی‌تواند ببیند. این کاهلی از نور نیست. کاهلی از این خود است، که باید عینک را بردارد. حجاب را بردار، تیزبین، درست‌بین، راست‌بین، صحیح‌بین شو تا نور را ببینی.

بنابراین انسان باید نور شود تا نور را نورانی ببیند. مادامی که در ظلمات افهام، ظلمات فطرت‌ها، ظلمات عقل‌ها، ظلمات علم‌ها، ظلمات فتواها، ظلمات تقلیدها، ظلمات که می‌گویند و چه می‌گویند، مادامی که در این ظلمات هستیم غیر ممکن است. «لایمسه الا المپهرون» (واقعہ، ۷۹). باید پاک شد. باید از نظر ابزار فهم قرآن، از نظر لغت، ادب، خود را پاک کرد. لغت باید پاک بشود. جمله پاک بشود. فصاحتِ پاک، بلاغتِ پاک، فهمِ پاک، بر مبنای فطرت، عقلی که مورد پسند کل عقلاست، نه مطلق عقل؛ بلکه عقل مطلق. بر حسب ابزار درونی و برونی معصومانه، به طور معصومانه قرآن را فهمیدن.

امکان عصمتِ علمی نسبت به قرآن هست و مورد امر خداست

بنابراین می‌توان عصمت تهیه کرد. امکان عصمتِ علمی نسبت به قرآن حداقل نسبت به عقاید و نسبت به احکام، حداقل. حداقل نسبت به عقایدی که برای همه مسلمان‌ها هست باید باشد؛ و نسبت به احکام واجب و حرام حداقل عصمت علمی با برخورد معصومانه با قرآن باید ممکن باشد. که اگر نباشد خدا امر به محال کرده.

پس این اختلافات چیست؟ معلوم می‌شود که ما به قرآن عمل نکرده‌ایم. چون معصومانه با قرآن برخورد نکردیم. این بحث باشد برای بعد.

حالا، این سه بُعد، تفسیر خود، از غلط‌های لغوی، غلط‌های فهمی، پیش‌فرض‌های غلط، پیش‌فرض‌های غیر مطلق، انتظارات غیر مطلق که پیش‌فرض‌های غلط و مطلق و غیر مطلق و انتظارات غلط و غیر مطلق، این‌ها موجب تحمیل به قرآن است. آنچه موجب تحمیل به قرآن است، قرآن را به عنوان وحیانی ندیدن بلکه به عنوان آنچه فرموده‌اند آنچه گفته‌اند آنچه انتظار دارند، نخیر. باید بی‌حجاب شد. باید صفر شد تا عدد غیر متناهی بشود. باید قطره شوی تا اقیانوس گردی. در اقیانوس قرآن، این قطره‌ی گندیده‌ی پر از خرافات و جهالات و هوس‌ها و شهوات را باید تمیز کرد، تا متصل به اقیانوس بشود، و قطره از اقیانوس حکم اقیانوس را پیدا می‌کند. بنابراین این تفسیر اول.

بعد. استفسار. قرآن را با خود قرآن معنا کردن «القرآن یفسر بعضه علی بعض»، قرآن خود را تفسیر می‌کند. «وَلَا يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ إِلَّا جِئْنَاكَ بِالْحَقِّ وَأَحْسَنَ تَفْسِيرًا» (فرقان، ۳۳). قرآن احسن تفسیر است احسن القصص است. «اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَانِي تَقْشَعْرُ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ» (زمر، ۲۳)، «نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ» (یوسف، ۳) احسن قصص قرآن است. چطور احسن قصص که در بعد الفاظ و معانی

احسن مطلق است بر کل حسن‌ها، بر کل نیکی‌ها را ما تفسیر کنیم؟ نخیر. ما باید جدیت کنیم که قرآن را با قرآن تفسیر کنیم.

سه گام در تفسیر: خودمان را تفسیر کنیم؛ بعد قرآن را استفسار کنیم، بعد قرآن خودش را تفسیر می‌کند

اگر یک آیه از قرآن مشتمل بر چند مطلب است، در مطلبی صریح است، در مطلبی ظاهراًست، در مطلبی هم نه صریح است و نه ظاهر، با آیات دیگر که صریح است و ظاهر است تفسیر کردن. پس تفسیر قرآن با قرآن است. پس ما مفسریم در دو جهت و مستفسریم در یک جهت. مفسر خود، خود را از بیغوله‌ها، از انحرافات، افکار خطا، جهالت‌ها، حجاب‌ها، غبارها، بیرون کردن در بُعد درون، و در بُعد برون از لغت قرآن، منطق قرآن، عرفان قرآن، فلسفه قرآن، فقه قرآن، لغت قرآن، همه چیز قرآن، قرآن را معنی کردن این تفسیر اول.

بعد استفسار از قرآن. پس ما مفسریم اولاً، مستفسریم ثانیاً، مفسریم ثالثاً. منتها تفسیر اول مربوط به خودمان است. خود را تفسیر کردن. استفسار از قرآن است. وقتی از قرآن استفسار می‌کنیم قرآن خود را بیان می‌کند پس قرآن مستفسر است و مفسر. ما مفسر خودهامان هستیم برای این که استفسارمان صحیح باشد و با استفسار از قرآن با تفسیر خودهامان، بی‌حجاب شدن خودهامان، درست نگرستن، این استفساری که ما می‌کنیم استفسار قرآن، مفسر قرآن است. منتها استفسار از قرآن، مفسر قرآن است. مفسر قرآن با استفسار از قرآن است بنابراین ما مفسر نیستیم.

«لَتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ» یعنی قرآن مانند نورافکن است که پیامبر به وسیله آن روشن می‌کند

«لتبين للناس ما نزل اليهم» ما کتاب را بر تو محمد(صلوات الله عليه وآله) نازل کردیم «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لَتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ» (نحل، ۴۴) یعنی چه؟ ما این نورافکن را دادیم که تاریکی‌ها را بزدایی. آیا جسم پیغمبر نخیر، تاریکی‌ها را پیامبر با نورافکن می‌زداید. با نورافکن که در قلبش است، برزبان‌ش است، در عملش هست، بر لفظش است، بر کل جهاتش است. بنابراین پیغمبر مبین قرآن نیست بلکه متبیین قرآن است. پیامبر مستفسر از قرآن است، مفسر قرآن نیست. پیغمبر مبین قرآن نیست. متبیین از قرآن است، مستفسر است، متبیین است. بنابراین چهارده

جمله‌ای که اشاره کردیم فردا بحث می‌کنیم انشاء الله. قرائت، تلاوت، قرائت چیست؟ دوازده معنا دارد! تلاوت چند معنا دارد. ترتیل چند معنا دارد. تذکر، تفکر و الی آخر.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

[احول پرسی با حضرات]... نمی‌دانم با بی‌حالی؛ حال داشتم که صحبت کنم یا نه، چون قبلاً بی‌حال بودم ولی قرآن خودش حال می‌آورد.

[سوال یکی از حضار که مفهوم نیست] در آیه «ان علینا جمعه و قرآنه» «نا» آیا خداست یا خدا و بنده‌هایش؟ «انا نحن» کیست؟ «نا» خداست. منتها این جمعیت افراد است یا جمعیت صفات؟ جمعیت صفات. خدا با جمعیت صفات رحیمی و حیانی، با تمام جهات صفات این قرآن را جمع کرده است. هم مفردش و هم جمعش. بعضی از مفسران می‌گویند که «ان علینا» یعنی من و پیغمبر و علی و ... قاطی کرده‌اند. «نا» قاطی نمی‌شود. «نا» خداست فقط. «نا»ی خدا همه‌خدایی و «نا»ی ما پراکنده است.

[قرآن چگونه می‌تواند از پیامبر بالاتر باشد؟]

چون پیغمبر پیام آور قرآن است. پیام آور مهم است یا پیام؟ منتها پیام آوری که معصوم است و معصوم‌تر از خود را می‌رساند. منتها این معصوم‌تر از خودش چون در درون پیغمبر قرار گرفته بنابراین پیغمبر دو معصوم است. یکی ثقل اصغر است. پیغمبر قبل از وحی قرآن معصوم بود یا نه؟ بله. ولی علم قرآن داشت یا نه؟ «ما کنت تتلوا من قبله من کتاب ولا تخطه بيمينک» (عنکبوت، ۴۸) ولیکن با نزول قرآن پیغمبر معصوم‌تر شد. یعنی دو عصمت در پیغمبر جمع شد. عصمت اصغر، عصمت محمدی (صلوات الله علیه وآله) و عصمت اکبر یعنی عصمت قرآنی.

ولیکن اگر جدا شود، قرآن را جدا تصور کنیم و پیغمبر را جدا، پیغمبر معصوم است، قرآن هم معصوم است ولیکن قرآن معصوم‌تر است. چرا؟ برای اینکه پیغمبر منهای قرآن در ست است که معصوم است و خطا نمی‌کند ولیکن علم قرآنی ندارد. آیه زیاد داریم که در بحث ثقلین بحث می‌کنیم که حدود هزار حدیث هم هست که «احدهما اکبر» «اطول»، «اتم» و «اکمل» و... که شش تعبیر است که امر برتر قرآن است. قرآن منهای پیغمبر ثقل اکبر است. پیامبر منهای قرآن، ثقل اصغر است. جمعش ثقلین است. که قلب رسول الله (صلوات الله علیه وآله وسلم) جامع ثقلین است.